

[A Persian translation of the statement "The Promise of the World Peace" by the  
Universal House of Justice dated October 1985 to the Peoples of the World]

ترجمه‌ای از بیانیه "وعدۀ صلح جهانی"  
پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به مردم جهان  
(از: مرکز جهانی بهائی)

اکتبر ۱۹۸۵

خطاب به مردم جهان:

صلح بزرگی که طی قرون و اعصار آرزوی قلبی نیک‌اندیشان بوده، صلحی که نسل‌های بی‌شماری از عارفان و شاعران در باره‌اش سخن گفته‌اند، صلحی که کتب مقدّسه در ادوار متوالی نویددهنده آن بوده‌اند، سرانجام دست‌یابی به آن برای ملل جهان ممکن گشته است. برای اولین بار در تاریخ بشر هر فرد قادر است که تمامی کره زمین را با میلیاردها مردم متنوع‌اش در یک چشم‌انداز واحد مشاهده نماید. صلح عمومی نه تنها امکان‌پذیر بلکه اجتناب‌ناپذیر است. استقرار این صلح، مرحله بعدی تکامل کره زمین و به قول یکی از متفکرین بزرگ، مرحله "جهانی شدن نوع بشر"<sup>۱</sup> (ترجمه) است.

اینکه آیا تنها پس از وقوع بلاهای وحشت‌ناک ناشی از تمسکِ سرسختانه نوع بشر به روش‌های دیرینه، صلح تحقق خواهد یافت و یا از طریق یک اقدام ارادی و مشورتی در این زمان به دست خواهد آمد، گزینشی است که در دست تمامی ساکنان کره زمین قرار دارد. در این لحظه بحرانی و حسّاس که مشکلات دشوار ملت‌ها به یک نگرانی مشترک برای همه جهانیان مبدل گشته، کوتاهی و قصور در متوقف ساختن امواج اختلاف و بی‌نظمی کمال بی‌مسئولیتی خواهد بود.

اما شواهد امیدبخشی نیز موجود است از جمله: تحکیم فزاینده گام‌هایی به سوی نظم جهانی که اول بار در اوایل این قرن با تأسیس جامعه ملل برداشته شد، جامعه‌ای که بعداً سازمان ملل متحد با بنیانی وسیع‌تر جای‌گزین آن گردید؛ کسب استقلال توسط اکثر ملل جهان بعد از جنگ جهانی دوم که نمایان‌گر اکمال فرایند ملت‌سازی است و تعامل این ملل نوحاسته با کشورهای کهن در علایق مشترک؛ گسترش وسیع هم‌کاری‌های متعاقب در زمینه‌های علمی، آموزشی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی در بین ملت‌ها و گروه‌هایی که تا به حال جدا از هم و دشمن یکدیگر بودند؛ فزونی یافتن بی‌سابقه تعداد سازمان‌های انسان‌دوستانه بین‌المللی در دهه‌های اخیر؛ افزایش

---

<sup>۱</sup> Teilhard de Chardin, "The Future of Man", Chap. VII Q

جنبش‌های زنان و جوانان خواستار پایان جنگ؛ و ازدیاد خودجوش شبکه‌های در حال گسترش مردم عادی در جستجوی تفاهم از طریق مراودات شخصی.

پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی حاصله در این قرن فوق‌العاده خجسته دلالت بر جهش عظیمی در تکامل اجتماعی کره زمین دارد و ابزاری را ارائه می‌دهد که می‌تواند راه حلی برای مشکلات عملی نوع بشر فراهم آورد. این پیشرفت‌ها برآستی وسایل لازم برای اداره زندگی پیچیده یک دنیای متحد را فراهم می‌سازند. با این حال هنوز موانع بسیاری وجود دارد. شک و تردید، برداشت‌های غلط، تعصبات، بدگمانی‌ها و خودخواهی‌های کوتاه‌نظرانه، بر روابط بین ملل و اقوام سایه افکنده‌اند.

ما امنای امر بهائی بنا بر احساسی عمیق از مسئولیت روحانی و وجدانی، خود را موظف می‌دانیم که در این فرصت مغتنم توجه شما را به بینش‌های نافذی معطوف داریم که حضرت بهاءالله مؤسس دیانت بهائی، بیش از یک قرن پیش برای اولین بار به فرمان‌روایان جهان ابلاغ فرمود.

حضرت بهاءالله خاطر نشان می‌کنند که طوفان ناامیدی از هر سو می‌وزد و اختلافاتی که نوع بشر را به تفرقه و فلاکت می‌کشاند روز به روز در ازدیاد است و نشانه‌های تشنج و هرج و مرج مشاهده می‌شود زیرا نظام کنونی به نحوی اسف‌بار ناقص و نارسا به نظر می‌رسد. تجارب عمومی جامعه بشری این قضاوت آینده‌بینانه را کاملاً تأیید نموده است. نواقص نظم رایج را می‌توان در عدم توانایی کشورهای مستقل عضو سازمان ملل متحد برای تطهیر عالم از کابوس جنگ، در استمرار خطر فرو ریختن نظم اقتصادی بین‌المللی، در شیوع هرج و مرج و تروریسم، و در مصائب شدیدی که این بلایا و دیگر عوارض بی‌شمار برای میلیون‌ها نفر از افراد بشر ایجاد کرده‌اند به وضوح مشاهده نمود. تهاجم و تعارض در حقیقت چنان تار و پود نظام‌های اجتماعی و اقتصادی و دینی موجود را فرا گرفته که بسیاری به این باور تن در داده‌اند که این گونه کردار و رفتار جزء لاینفک طبیعت بشری است و ریشه‌کن کردن آن غیر ممکن می‌باشد.

با تثبیت این باور در اذهان عمومی، تضادی فلج‌کننده در امور بشری به وجود آمده است. از یک سو مردم تمام کشورها نه تنها آمادگی بلکه اشتیاق خود را برای استقرار صلح و آشتی و برای پایان یافتن نگرانی‌های جان‌کاهی که زندگی روزمره آنان را معذب می‌سازد اعلان می‌کنند. از سوی دیگر بی‌دریغ مهربانانه بر این نظر نهاده می‌شود که نوع انسان ذاتاً خودپرست، ستیزه‌جو و اصلاح‌ناپذیر است و در نتیجه قادر نیست نظامی اجتماعی بنا نهد که در عین حال هم پیشرو و صلح‌آمیز باشد و هم پویا و هماهنگ، نظامی که آزادی ابتکار و خلاقیت فردی را ترویج کند ولی بر تعاون و تعاضد مبتنی باشد.

با فوریت یافتن نیاز به صلح، وجود این تضاد بنیادین که مانع حصول صلح می‌شود ایجاب می‌کند که پیش‌فرض‌هایی که مبنای نظر عامه در باره مشکلات تاریخی نوع بشر است مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. شواهد موجود نشان می‌دهد که اگر این ارزیابی به نحوی منصفانه صورت پذیرد آشکار خواهد شد که رفتار ستیزه‌جویانه نه

تنها نمایانگر فطرت واقعی نوع بشر نیست بلکه تصویری کژنما از حقیقت انسان است. رضایت ناشی از توجه به این نکته مردم را قادر خواهد ساخت تا قوای اجتماعی سازنده‌ای را به حرکت در آورند که به خاطر هم‌خوانی اش با طبیعت بشری، به جای جنگ و ستیز، هماهنگی و هم‌کاری را ترویج خواهد داد.

گزینش چنین مسیری به معنای انکار گذشته بشریت نیست بلکه نشانه درک آن است. آیین بهائی اغتشاش کنونی جهان و وضع مصیبت‌بار حاکم بر امور انسانی را مرحله‌ای طبیعی از یک فرایند ارگانیک مشاهده می‌نماید که مآلاً به طور قطع به وحدت نوع انسان در ظل یک نظم اجتماعی واحد منجر خواهد شد، نظمی که حدود و ثغورش تمامی کره زمین خواهد بود. نوع بشر به عنوان یک واحد متمایز و ارگانیک از مراحل تکاملی مشابه با مراحل شیرخوارگی و کودکی در زندگی هر فرد گذشته است و اکنون در اوج مرحله متلاطم نوجوانی قرار گرفته و به مرحله بلوغی که مدت‌ها انتظارش را می‌کشیده نزدیک می‌شود.

اذعان صادقانه به اینکه تعصب و جنگ و استثمار جلوه‌هایی از مراحل قبل از بلوغ نوع بشر در طی یک فرایند گسترده تاریخی بوده‌اند و قبول اینکه نوع انسان امروز شاهد آشوب اجتناب‌ناپذیری است که نشانه فرا رسیدن مرحله بلوغ جمعی او می‌باشد، دلیلی برای یأس و ناامیدی نیست بلکه شرط لازم برای قبول مسئولیت خطیر و مهم ساختن دنیایی صلح‌آمیز است. مطلبی که بررسی اش را صمیمانه به شما توصیه می‌نمایم اینست که انجام چنین امر عظیمی امکان‌پذیر است، قوای سازنده لازم موجود است و ساختارهای اجتماعی متحدکننده را می‌توان بنا نهاد.

هر قدر آینده نزدیک مشحون از رنج و اغتشاش و هر قدر افق کنونی تیره و تاریک باشد، جامعه بهائی معتقد است که نوع بشر می‌تواند با اطمینان از نتایج نهایی، با این امتحان و افتتان عظیم مقابله نماید. تحولات تشنج‌آمیزی که عالم انسانی به سرعت به سوی آن سوق داده می‌شود نه تنها به هیچ وجه نشانه پایان تمدن بشری نیست بلکه سبب خواهد شد که در این یوم موعود مقام و رتبه انسان ظاهر شود، قوا و استعدادات مکنونه اش به منصفه ظهور رسد، سرنوشت درخشانش به خوبی آشکار گردد و فضایل عالی فطری اش به عرصه شهود در آید.

## I

استعدادها و مواهبی که نوع انسان را از سایر موجودات زنده ممتاز می‌کند در لطیفه‌ای مکنون است که روح انسانی نامیده شده و عقل خصیصه اساسی آنست. این مواهب، نوع بشر را قادر به بنیان‌گذاری تمدن‌ها و ایجاد رفاه مادی نموده است. اما این قبیل دست‌آوردها به تنهایی هرگز سبب رضای روح انسانی نگشته است، روحی که ماهیت اسرارآمیزش او را به سوی جهان بالا سوق می‌دهد، به سوی عالمی غیبی، به سوی حقیقتی مطلق و به سوی ذاتی منبع و لایدرک و به سوی جوهر الجواهری که خدا نامیده می‌شود. ادیانی که از طریق یک سلسله پیامبران روحانی به بشر داده شده‌اند حلقه‌های اولیه ارتباط بین انسان و آن حقیقت مطلق بوده‌اند و قابلیت نوع بشر را برای حصول به ترقیات روحانی توأم با پیشرفت‌های اجتماعی شکل بخشیده و تطیف نموده‌اند.

هیچ اقدام جدی برای اصلاح امور جامعه انسانی و تأسیس صلح جهانی نمی‌تواند دین را نادیده بگیرد. درک و پیروی بشر از دین قسمت اعظم محتوای صفحات تاریخ را تشکیل می‌دهد. یک مورخ بزرگ، دین را به عنوان "قوه‌ای از طبیعت انسان"<sup>۲</sup> (ترجمه) توصیف کرده است. البته نمی‌توان منکر شد که سوء استفاده از این قوه سهمی بسزا در بروز بسیاری از اغتشاشات در اجتماع و ظهور جنگ و جدال بین افراد داشته است ولی در عین حال هیچ ناظر منصفی نمی‌تواند نفوذ غالبه دین در جنبه‌های حیاتی مدنیت انسانی را انکار نماید. به علاوه لزوم دین برای نظم اجتماع از طریق تأثیر مستقیمی که بر قوانین و اخلاقیات داشته مکرراً به ثبوت رسیده است.

حضرت بهاءالله در وصف دین به عنوان یک قوه اجتماعی می‌فرماید: "...اوست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان." و در باره تیرگی و یا فساد دین چنین می‌فرماید: "اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." آثار بهائی در توضیح پیامدهای انحطاط دین چنین متذکر می‌شوند که: "انحراف طبیعت انسانی، تدنی رفتار آدمی و انحطاط مؤسسات بشری پست‌ترین و زنده‌ترین جنبه‌های خود را نشان می‌دهند. خلق و خوی بشری فاسد می‌گردد، اعتماد و اطمینان سلب می‌شود، قیود انضباط سست می‌گردد، ندای وجدان خاموش می‌شود، شرم و حیا از میان رخت برمی‌بندد، مفاهیمی چون حس مسئولیت، هم‌بستگی، تعاضد و وفاداری تحریف می‌گردد و احساس آرامش و سرور و امیدواری به تدریج نابود می‌شود." (ترجمه)

پس اگر بشریت به ورطه‌ای از اختلافات فلج‌کننده رسیده است، برای یافتن سرچشمه سردرگمی و سوء تفاهماتی که بنام دین تداوم یافته باید به خویشتن، به غفلت خود، و به ندهای گمراه‌کننده‌ای که به آنها گوش فرا داده است بنگرد. کسانی که کورکورانه و خودخواهانه بر معتقدات سنتی خاص خود اصرار ورزیده‌اند و تفاسیری غلط و ضد و نقیض از کلام پیامبران خدا را به مریدان خویش تحمیل نموده‌اند بار مسئولیت سنگینی در ایجاد این اغتشاش به دوش دارند، اغتشاشی که با ایجاد سدهای مصنوعی میان خرد و ایمان، و بین علم و دین تشدید شده است زیرا بررسی منصفانه‌ای از اصل کلام مؤسّسین ادیان بزرگ و اوضاع اجتماعی محیطی که در آن هر یک از این مظاهر الهی موظف به اجرای رسالت خویش بودند نشان می‌دهد که هیچ مطلبی در تأیید مشاجرات و تعصباتی که سبب انحراف جوامع دینی و در نتیجه، تدنی جمیع شئون انسانی گردد وجود ندارد.

آموزه "آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند" که در تمام ادیان بزرگ به اشکال گوناگون و به طور مکرر آمده است، از دو جهت خاص مؤید این نظر می‌باشد: یکی آنکه جوهر و چکیده مفاهیم اخلاقی و جنبه صلح‌آفرین همه ادیان را، فارغ از زمان و مکانی که در آن ظاهر شده‌اند، نشان می‌دهد و دیگر آنکه بر جنبه‌ای از وحدت دین دلالت می‌کند که فضیلت ذاتی تمام ادیان است، فضیلتی که نوع بشر در چشم انداز غیر منسجم خود از تاریخ، از درک آن قاصر مانده است.

<sup>۲</sup> Cogley, John, "Religion in a Secular Age" (From the preface by Q4 A. Toynbee, p. ix.)

اگر بشریت مرئیان روحانی عصر طفولیتِ جمعی نوع بشر را طبق خصوصیت واقعی آنان، در مقام عاملین یک فرایند تمدن‌ساز مشاهده می‌نمود، یقیناً از اثرات تکاملی ظهورات پی در پی آنان بهره‌ای صدچندان می‌گرفت. افسوس که در این مورد قصور نمود.

بازگشت التهابات افراطی مذهبی در بسیاری از نقاط جهان را نمی‌توان جز تلاشی مذبحخانه به شمار آورد. نفس خشونت و اخلال‌گری، پدیده‌هایی که با این التهابات همراه است، خود نمایان‌گر ورشکستگی روحانی عقاید وابسته به آنها است. برآستی یکی از عجیب‌ترین و غم‌انگیزترین خصوصیات شیوع تعصب‌گرایی مذهبی کنونی آنست که تا چه حد در تمام موارد نه تنها موجب تضعیف موازین روحانی لازم برای وحدت نوع انسان می‌شود بلکه هم‌چنین باعث بی‌ارزش نمودن موقیّت‌های بی‌نظیر اخلاقی همان دینی می‌گردد که مدعی ترویج آن است.

هرچند دین نیروی حیاتی و مهمی در تاریخ بشری بوده و هرچند بازگشت التهابات ستیزه‌گر مذهبی شدید است، با این حال مدّت‌هاست که دین و مؤسّسات دینی، از جانبِ عدّه روزافزونی از مردم، پدیده‌ای بی‌ربط با مسائل مهمّ دنیای مدرن انگاشته شده‌اند. به جای تمسّک به دین، مردم یا به ارضای شهوات مادی روی آورده‌اند و یا ایدیولوژی‌هایی را دنبال می‌کنند که به دست بشر ساخته شده و برای رهایی اجتماع از بلاهای آشکاری که از آنها رنج می‌برد طرح‌ریزی گردیده‌اند. متأسّفانه بسیاری از این ایدیولوژی‌ها به جای آنکه مفهوم وحدت نوع انسان را در برگیرند و توافق و هماهنگی بیشتری را در میان مردم مختلف ترویج دهند، گرایش‌شان بر آنست که حاکمیت ملّی را خدایگون سازند، بقیه نوع بشر را تابع و فرمان‌بردار یک ملّت، یک نژاد و یا یک طبقه قرار دهند، در سرکوب کردن هر نوع مباحثه و تبادل افکار بکوشند، و یا بی‌رحمانه میلیون‌ها مردم گرسنه را رها نمایند تا قربانی عملیات یک سیستم بازار اقتصادی گردند، سیستمی که به وضوح باعث تشدید مصائب اکثریت نوع بشرگشته و در عین حال عدّه قلیلی را قادر ساخته است که در چنان وفور نعمتی غوطه‌ور شوند که نسل‌های پیشین ما آن را حتی در خواب هم نمی‌دیدند.

چه اسف‌بار است کارنامه مرام‌هایی که عقلایِ دنیابینِ عصر حاضر آنها را به عنوان جای‌گزین دین خلق کرده‌اند. قضاوت قطعی تاریخ در باره ارزش این مرام‌ها را می‌توان در یأس و سرخوردگی گسترده انبوه مردمانی مشاهده نمود که تعلیم یافته‌اند تا در محراب آنها به پرستش پردازند. ثمرات این مکتب‌ها — پس از ده‌ها سال اعمال قدرتِ روزافزون و بلامانع از طرف کسانی که برتری قدرت و مقام‌شان در امور بشری را مدیون این عقاید می‌باشند — امراض اقتصادی و اجتماعی کشنده‌ایست که در واپسین سال‌های قرن بیستم هر گوشه جهان را مبتلا ساخته است. ریشه تمامی این مصائب ظاهری، صدماتی معنوی است که در بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی مستولی بر توده‌های مردم همه ملّت‌ها و در خاموش شدن شعله امید در قلوب میلیون‌ها نفر از افراد محروم و رنج‌دیده منعکس است.

وقت آن فرا رسیده است که مروّجین عقاید خشک مادی‌گرایی — چه از شرق و چه از غرب، چه منسوب به کاپیتالیسم و چه وابسته به سوسیالیسم — به ادّعای رهبری اخلاقی‌ای که از آن خود می‌دانند پاسخ دهند. کجاست آن "دنیای جدیدی" که این ایدیولوژی‌ها وعده داده‌اند؟ کجاست آن صلح بین‌المللی که مدّعی پای‌بندی به آرمان‌های آن هستند؟ کجاست آن پیروزی‌های عظیم در عرصه‌های تازه پیشرفت فرهنگی که با بزرگ نمایاندن این نژاد، آن کشور و یا طبقه خاصی از مردم حاصل شده است؟ چرا اکثریت عظیم مردم جهان بیش از پیش در گرسنگی و بدبختی فرو می‌روند در حالی که ثروت‌های نامحدودی که فراغنه و قیصره یا حتی امپراطوری‌های پر قدرت قرن نوزدهم در خواب هم نمی‌دیدند، اینک در دست دلّالان امور بشری انباشته شده است؟

ریشه مغذی این باور غلط را که نوع انسان خودپرست، ستیزه‌جو و غیر قابل اصلاح است، می‌توان علی‌الخصوص در تجلیل از علایق مادی که هم منشأ و هم خصیصه مشترک تمام این ایدیولوژی‌هاست یافت. اینجاست که زمینه برای ساختن جهانی جدید و درخور نسل‌های آینده بشری باید هموار گردد.

از آنجا که تجربه نشان می‌دهد که آرمان‌های مادی در برآوردن نیازهای بشری شکست خورده‌اند، می‌بایستی صادقانه قبول کرد که برای یافتن راه حلّ مشکلات رنج‌آوری که کره زمین را در بر گرفته کوشش‌های تازه‌ای باید به عمل آید. شرایط تحمّل‌ناپذیری که جامعه بشری را فرا گرفته همه از شکستی مشترک حکایت می‌کند و وضعی به وجود آورده است که به جای کاهش جبهه‌گیری همه‌جانبه، موجب تحریک آن می‌شود. واضح است که کوششی همگانی و فوری برای علاج دردها مورد نیاز است. مسئله عمده گرایش و طرز فکر است. آیا نوع بشر هم‌چنان به غفلت خود ادامه خواهد داد و به مفاهیم کهنه و فرضیات غیر عملی تمسک خواهد جست یا آنکه رهبران جهان، فارغ از ایدیولوژی، قدم همت پیش خواهند نهاد و با عزمی راسخ در جستجویی متحدانه برای یافتن راه حلّی مناسب با یکدیگر به مشورت خواهند پرداخت؟

کسانی که به فکر آینده نوع انسانند سزاوار است به این پند توجه کنند: "اگر گرامی‌ترین آمال دیرینه و مشروعات و مؤسّسات جلیله قدیمه و برخی از شئون اجتماعی و قواعد دینیه از ترویج منافع عمومیّه عالم انسانی باز مانده‌اند و اگر از عهده رفع حوایج نوع بشری که پیوسته در حال تحوّل و تکامل است بر نمی‌آیند، باید به دور انداخته شوند و در خاموش کده آموزه‌های منسوخ و فراموش شده سپرده شوند. چرا در جهانی که تابع قانون لایتغیر تغییر و تحلیل است این اعتقادات و مؤسّسات باید از زوالی که ضرورتاً بر جمیع مؤسّسات انسانی غلبه می‌نماید مستثنی و معاف باشند؟ باید به خاطر داشته باشیم که موازین حقوقی و نظریه‌های سیاسی و اقتصادی صرفاً برای آن به وجود آمده‌اند که منافع عموم بشر محفوظ ماند نه آنکه به خاطر حفظ اصالت یک قانون یا یک عقیده، نوع انسان قربانی شود." (ترجمه)

تحریم سلاح‌های اتمی، منع استفاده از گازهای سمی، و غیرقانونی ساختن جنگ‌های میکروبی علل بنیادی جنگ را از بین نخواهد برد. گرچه این قبیل اقدامات عملی به عنوان عناصری از فرایند صلح به وضوح از اهمیت خاصی برخوردارند اما به خودی خود سطحی تر از آنند که بتوانند اثر عمیق و پایداری داشته باشند. مردم جهان با زیرکی و ابتکار در تلاشی بی‌پایان برای کسب سلطه و برتری، بازآلات جنگی دیگری اختراع خواهند کرد و از غذا، مواد خام، منابع مالی، قدرت صنعتی، ایدئولوژی و تروریسم برای براندازی یکدیگر استفاده خواهند نمود. به علاوه اختلال عظیم کنونی در امور بشری را نمی‌توان از طریق رفع درگیری‌ها و یا اختلاف نظرهای خاص بین ملت‌ها از میان برداشت. یک چارچوب واقعاً جهانی باید اتخاذ گردد.

رهبران ملی مطمئناً از جهانی بودن مشکلات باخبرند، واقعیتی که در انبوه فزاینده مسائلی که هرروزه با آن روبه‌رو هستند به چشم می‌خورد. به علاوه مطالعات و راه‌حل‌های پیشنهادی از جانب بسیاری از گروه‌های علاقه‌مند و روشن‌ضمیر و از طرف دوایر وابسته به سازمان ملل متحد به قدری زیاد و بی‌شمار است که دیگر هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که از احتیاجات خطیری که باید برآورده شود بی‌خبر است. اما فلج اراده‌گریان‌گیر شده و همین بی‌ارادگی است که باید با دقت مورد بررسی قرار گیرد و با قاطعیت چاره شود. ریشه این فلج و بی‌ارادگی، چنان‌که ذکر نمودیم این اعتقاد عمیق است که نوع انسان ذاتاً ستیزه‌خوست و در نتیجه مایل نیست مصالح نظم جهانی را بر منافع خصوصی ملی ترجیح دهد و نمی‌خواهد با شجاعت به استقرار یک حاکمیت متحد جهانی با تمام مزایای عظیم آن پردازد. آثار این فلج را هم‌چنین می‌توان در توده‌های مردم ناآگاه و تحت انقیاد مشاهده نمود که نمی‌توانند آرزوی خود را برای زیستن در ظلّ نظمی جدید همراه با آرامش و رفاه و صلح و صفا با تمام مردم دنیا به راحتی بر زبان رانند.

گام‌های محتاطانه‌ای که به خصوص پس از جنگ جهانی دوم در جهت نظم جهانی برداشته شده بارقه‌هایی امیدبخش هستند. تمایل روزافزون گروه‌هایی از ملل به رسمی نمودن روابطی که آنها را قادر به همکاری در امور مورد علاقه مشترک می‌کند بیان‌گر این نکته است که مآلاً تمام ملل خواهند توانست بر این ضعف اراده فایق آیند. اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا (Association of South East Asian Nations)، جامعه و بازار مشترک کارائیب (Caribbean Community and Common Market)، بازار مشترک امریکای مرکزی (Central American Common Market)، شورای همکاری متقابل اقتصادی (Council for Mutual Economic Assistance)، جامعه اقتصادی اروپا (European Communities)، اتحادیه کشورهای عرب (League of Arab States)، سازمان وحدت افریقا (Organization of African Unity)، سازمان کشورهای امریکایی (Organization of American States)، شورای جنوب پاسیفیک (South Pacific Forum)، هر یک نمونه‌ای از مساعی مشترکی است که راه را برای نظم جهانی هموار می‌سازد.

توجه روزافزونی که به بعضی از عمیق‌ترین مشکلات کره زمین معطوف می‌گردد نشانه امیدبخش دیگری است. علی‌رغم نارسایی‌های آشکار سازمان ملل متحد، بیش از چهل بیانیه و عهدنامه که این سازمان به تصویب

رسانده، حتی در مواقعی که دولت‌ها در تعهد خود نسبت به آنها اشتیاقی نشان نداده‌اند، جان تازه‌ای به مردم عادی بخشیده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر (Universal Declaration of Human Rights)، کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته‌جمعی (Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide) و اقدامات مشابهی مربوط به رفع کلیه تبعیضات بر مبنای نژاد، جنسیت، و عقیده مذهبی، رعایت حقوق کودک، حفظ همه افراد انسانی علیه شکنجه، ریشه‌کنی گرسنگی و سوء تغذیه، استفاده از پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی در راه صلح و به سود بشریت، تمامی این قبیل اقدامات، اگر دلیرانه تنفیذ گردد و گسترش یابد، به فرارسیدن روزی سرعت خواهد بخشید که کابوس جنگ دیگر نخواهد توانست بر روابط بین‌المللی سایه افکند. نیازی نیست که بر اهمیّت مطالبی که در این بیانیه‌ها و میثاق‌ها مورد توجه قرار گرفته تأکید شود اما برخی از این مطالب به دلیل ارتباط مستقیم‌شان با استقرار صلح جهانی، درخور توضیح بیشتری هستند.

نژادپرستی که یکی از زیان‌بارترین و مزمن‌ترین مفاسد و شرور است سدّی عمده در راه استقرار صلح می‌باشد. نژادپرستی چنان هتک حرمت شرم‌آوری نسبت به مقام انسان است که به هیچ دلیلی و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان آن را توجیه نمود. تبعیض نژادی ظهور استعداد‌های نهفته و بی‌کران قربانیانش را معوق و عاطل می‌سازد، مرتکبینش را به فساد و تباهی می‌کشاند و پیشرفت انسان را مختل می‌کند. فایق آمدن بر این مشکل مستلزم پذیرفتن یگانگی نوع بشر و تنفیذ آن از طریق اقدامات قانونی مناسب در سراسر جهان است.

اختلاف مفرط میان غنی و فقیر که سرچشمه مصائب شدیدی است جهان را در حالتی از بی‌ثباتی نگاه می‌دارد و عملاً آن را به ورطه جنگ می‌کشاند. معدودند اجتماعاتی که به نحوی مؤثر به این مسئله پرداخته باشند. حلّ این مشکل اتخاذ هم‌زمان رویکردهای روحانی، اخلاقی و عملی را ایجاب می‌کند. باید با نگاهی تازه بر این مشکل نگریست، نگاهی که راه‌گشای مشورت عاری از مجادلات اقتصادی و ایدئولوژیکی با متخصصین طیف وسیعی از رشته‌های مختلف باشد و مردم را در اخذ تصمیماتی فوری که مستقیماً بر زندگی آنها اثرگذار است مشارکت دهد. این مسئله تنها به ریشه‌کن کردن فقر شدید و غنای بیش از حدّ منحصر نمی‌شود بلکه هم‌چنین با آن حقایق روحانی‌ای مرتبط است که درک آنها می‌تواند طرز فکر و گرایش بین‌المللی جدیدی را به وجود آورد. پروردن چنین طرز فکر و گرایشی خود قسمت عمده‌ای از راه حلّ است.

ملّی‌گرایی افراطی که با وطن‌پرستی معقول و مشروع کاملاً متفاوت است باید جای خود را به یک وفاداری وسیع‌تر یعنی محبت به تمامی نوع انسان بدهد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن." مفهوم جهان‌وطنی یا شهروندی جهانی نتیجه مستقیم کاهش یافتن کره ارض به یک سرزمین واحد از طریق پیشرفت‌های علمی و وابستگی غیر قابل انکار ملت‌ها به یکدیگر است. محبت ورزیدن نسبت به تمام مردم دنیا با عشق به میهن مغایرت ندارد. در یک اجتماع جهانی، منافع جزء از طریق ترویج منافع کل بهتر تأمین می‌گردد. فعالیت‌های جاری بین‌المللی در زمینه‌های مختلف که محبت متقابل و حس هم‌بستگی در میان مردم را تقویت می‌کند باید به مراتب افزایش یابد.



اختلافات دینی در سراسر تاریخ باعث حدوث جنگ‌ها و نزاع‌های بی‌شمار گردیده، آفت عمده‌ای برای پیشرفت بوده، و روز به روز در نظر همه مردم چه دین‌دار و چه بی‌دین، مبعوض‌تر و منفورتر می‌گردد. پیروان تمام ادیان باید مایل به بررسی مسائل اساسی ناشی از این منازعات باشند و جواب‌های روشنی بیابند که چگونه می‌توان اختلافات بین پیروان ادیان، اعم از تئوری و عملی را برطرف ساخت؟ چالش پیش روی رهبران مذهبی جهان آنست که با قلبی سرشار از رأفت و شفقت و با اشتیاقی برای یافتن حقیقت، به وضع اسف‌بار بشر تفکر نمایند و از خود بپرسند که آیا نمی‌توانند خاضعانه در برابر خالق توانای خویش اختلافات تئولوژیکی خود را با روح بزرگواری و حلم و مدارای متقابل به کنار افکنند تا بتوانند برای پیشبرد حسن تفاهم و ایجاد صلح در بین ابنای بشر با یکدیگر هم‌کاری نمایند.

آزادی زنان و حصول تساوی کامل میان زن و مرد، هرچند اهمیّت آن کمتر اذعان شده، یکی از مهم‌ترین لوازم استقرار صلح است. انکار این تساوی، ظلم و ستم به نیمی از جمعیت جهان است و گرایش‌ها و عادات زیان‌بخشی را در مردان به وجود می‌آورد که از محیط خانواده به محل کار و به حیات سیاسی و مآلاً به روابط بین‌المللی منتقل می‌گردد. هیچ دلیل اخلاقی، عملی و یا بیولوژیکی وجود ندارد که بتوان بر اساس آن این عدم تساوی را توجیه نمود. تنها زمانی که زنان در جمیع مساعی بشری سهمی کامل و مساوی داشته باشند جو اخلاقی و روانی مساعدی برای پدید آمدن صلح بین‌المللی به وجود خواهد آمد.

امر تعلیم و تربیت عمومی که هم‌اکنون بسیاری از مردم متعهد از تمام ادیان و ملل عالم را بر خدمت خویش گماشته، سزاوار حدّ اکثر حمایت دول جهان است. جهل و نادانی بدون تردید علت اصلی تدرّی و سقوط ملت‌ها و تداوم تعصبات است. هیچ کشوری به موفقیت دست نخواهد یافت مگر آنکه تمام شهروندان از آموزش و پرورش برخوردار باشند. فقدان منابع مالی، توانایی بسیاری از کشورها را در ایفای این امر ضروری محدود می‌نماید و رعایت اولویت‌های خاصی را ایجاب می‌کند. شایسته است که دوایر تصمیم‌گیرنده مربوطه، اولویت اول را به آموزش و پرورش زنان و دختران اختصاص دهند زیرا از طریق مادران تحصیل کرده و تعلیم یافته است که ثمرات علم و دانش می‌تواند به سریع‌ترین و مؤثرترین وجه در سراسر اجتماع انتشار یابد. احتیاجات عصر حاضر ایجاب می‌کند که تدریس مفهوم شهروندی جهانی نیز به عنوان بخشی از آموزش معمولی هر کودک در نظر گرفته شود.

مسئله فقدان اساسی مراوده و ارتباط بین ملت‌ها مساعی بشر را برای حصول صلح جهانی به شدت تضعیف می‌کند. اتخاذ یک زبان کمکی بین‌المللی تا حدّ زیادی سبب حلّ این مشکل خواهد شد و درخور توجه فوری است.

در تمام موارد مذکور دو نکته نیاز به تأکید دارد. یکی اینکه منسوخ کردن جنگ صرفاً عبارت از امضای قراردادها و قطع نامه‌ها نیست بلکه کار پیچیده‌ای است که مستلزم تعهدی عمیق‌تر نسبت به حلّ مسائلی است که معمولاً مرتبط با استقرار صلح به شمار نمی‌آیند. این تصور که امنیت جمعی صرفاً بر مبنای پیمان‌های سیاسی حاصل خواهد شد، خیالی پوچ و واهی است. نکته دیگر آنکه، چالش اولیه در پرداختن به مسائل مربوط به صلح

آنست که صلح نه صرفاً به عنوان یک موضوع عملی بلکه یک اصل بنیادین انگاشته شود زیرا صلح اساساً از حالتی درونی مبتنی بر گرایش روحانی و اخلاقی منبث می‌شود و عمدتاً با برانگیختن این گرایش است که امکان یافتن راه حل‌های پایدار میسر می‌گردد.

اصولی روحانی، یا به قولی، ارزش‌هایی انسانی وجود دارد که به وسیله آن می‌توان راه حلی برای هر مشکل اجتماعی پیدا کرد. هر گروه خیراندیشی به طور کلی می‌تواند برای حل مشکلات خود راهی عملی طرح نماید ولی خیراندیشی و دانش عملی معمولاً کافی نیست. ارزش اساسی اصول روحانی در آنست که نه تنها چشم‌اندازی ارائه می‌دهد که با آنچه در طبیعت انسان مستور است توازن و هماهنگی دارد بلکه طرز فکر، تحرک، اراده و آرمانی را نیز برمی‌انگیزد که موجب تسهیل یافتن و به کار بستن اقدامات عملی می‌گردد. رهبران دول و تمام صاحبان قدرت در صورتی موفقیت بیشتری برای حل مشکلات خواهند داشت که ابتدا اصول مربوطه را شناسایی کنند و سپس در پرتو آنها به اقدام بپردازند.

### III

نخستین سئوالی که جواب آن را باید یافت این است که چگونه می‌توان جهان کنونی با الگوی تثبیت شدهٔ مخاصماتش را به جهانی دیگر تبدیل نمود که در آن هم‌کاری و هماهنگی حکم‌فرما باشد.

نظم جهانی فقط می‌تواند بر پایهٔ یک آگاهی تزلزل‌ناپذیر از یگانگی نوع بشر — حقیقتی روحانی و مورد تأیید همهٔ علوم انسانی — بنیان شود. علوم مردم‌شناسی، فیزیولوژی و روان‌شناسی همگی فقط یک نوع انسان را می‌شناسند اگرچه این انسان در جنبه‌های ثانوی حیاتش بی‌نهایت متنوع است. قبول این حقیقت مستلزم ترک تعصب است — همه نوع تعصبات — نژادی، طبقاتی، رنگی، مذهبی، ملی، جنسیتی، میزان تمدن مادی و هر چیز دیگری که موجب شود مردم خود را از دیگران برتر بدانند.

قبول یگانگی نوع انسان اولین شرط اساسی برای تجدید سازمان و ادارهٔ جهان به صورت یک کشور و وطن همهٔ نوع انسان است. پذیرش همگانی این اصل روحانی برای موفقیت هر کوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضروری است. بنا بر این اصل یگانگی نوع بشر را باید به طور عمومی اعلان نمود، در مدارس تعلیم داد، و مستمراً آن را در تمام کشورها به عنوان تمهیدی برای تغییری اساسی در ساختار اجتماع تأکید کرد، تغییری که از ملزومات این یگانگی است.

از نظر آیین بهائی "اصل وحدت عالم انسانی خواهان تجدید ساختار و خلع سلاح تمام جهان متمدن است نه چیزی کمتر از آن، جهانی زنده و پویا که در جمیع جنبه‌های اصلی حیاتش — دستگاه سیاسی‌اش، آمال روحانیش، تجارت و اقتصادش، و خط و زبانش — متحد باشد و در عین حال تنوع بی‌کران خصایص ملی اجزای هم‌پیمانش را حفظ کند." (ترجمه)

حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی، مقتضیات این اصل محوری را در سال ۱۹۳۱ میلادی در توفیقی به زبان انگلیسی چنین توضیح فرمود: "[هدف این احکام] به هیچ وجه تخریب بنیان کنونی جامعه نیست بلکه توسعه اساس و تجدید مؤسسات آن به نحوی موافق با مقتضیات و حوایج این جهان دائم التّغییر است. نه با هیچ تعهد مشروعی در تضاد است و نه هیچ یک از وابستگی‌های اساسی را تضعیف می‌کند. قصدش نه آن است که شعله وطن دوستی موجّه و عاقلانه را در دل مردمان خاموش کند و نه آنکه نظام حاکمیت ملی را منسوخ نماید، نظامی که بنفسه برای دفع مفسد حاصله از تمرکز مفرط امور به غایت ضروری است. مقصدش این نیست که نسبت به تنوع نژادی، اقلیمی، تاریخی، زبان و سنت، افکار، و عادات، که وجه التمايز مردم و ملت‌های دنیا است بی‌اعتنایی نموده و یا سعی در سرکوبی آنها کند. ندایش دعوت به یک وفاداری وسیع‌تر و آمالی عظیم‌تر از آن است که تا به حال تحرک‌بخش نوع بشر بوده است. تأکیدش بر آن است که امیال و منافع ملی تابع نیازهای ضروری یک جهان متحد قرار گیرد. از یک طرف تمرکز مفرط امور را مردود می‌شمارد و از طرف دیگر هر کوششی را برای ایجاد یک‌نواختی رد می‌نماید. شعارش وحدت در کثرت است." (ترجمه)

حصول این مقاصد نیازمند آنست که فرایند تعدیل گرایش‌های سیاسی ملی چندین مرحله را طی کند، گرایش‌هایی که در حال حاضر در غیاب قوانینی واضح و معین و یا اصولی قابل تنفیذ و مورد قبول عام برای تنظیم روابط بین ملل، در آستانه هرج و مرج است. جامعه ملل، سازمان ملل متحد، نهادها و موافقت‌نامه‌های بسیاری که این دو به وجود آورده‌اند البته در تخفیف بعضی از اثرات منفی اختلافات بین‌المللی مفید بوده‌اند اما نتوانسته‌اند از بروز جنگ جلوگیری نمایند. از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون در واقع جنگ‌های بسیاری رخ داده است و هنوز هم این روند ادامه دارد.

جنبه‌های عمده این مشکل در قرن نوزدهم زمانی که حضرت بهاءالله برای اولین بار توصیه‌های خویش را برای استقرار صلح جهانی اعلان فرمود ظاهر شده بود. اصل امنیت جمعی از طرف آن حضرت در مکتوباتی خطاب به فرمان‌روایان جهان مطرح گردید. حضرت شوقی افندی در نامه‌ای به زبان انگلیسی منظور حضرت بهاءالله را چنین بیان می‌فرماید: "این بیانات متین جز اشاره به محدود کردن اجتناب‌ناپذیر قدرت مطلق حاکمیت ملی — به منزله مقدمه‌ای ضروری برای تشکیل یک جامعه مشترک المنافع از تمام ملل جهان در آینده — چه مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد؟ نوعی ابرحکومت جهانی باید بالضروره تدریجاً ایجاد شود که تمام ملل عالم به طیب خاطر به نفع آن حکومت از حق اعلان جنگ، از برخی اختیارات در مورد وضع مالیات و از کلیه حقوق مربوط به اندوختن تسلیحات جز برای حفظ نظم داخلی در قلم‌رو خود، خواهند گذشت. چنین حکومتی باید شامل یک قوه مجریه بین‌المللی مقتدر باشد که بتواند حاکمیت نهایی و بلامنازع خویش را نسبت به هر عضو متمرّد کشورهای مشترک المنافع اعمال نماید؛ یک پارلمان جهانی که اعضایش به وسیله مردم در هر کشور انتخاب شده و انتخاب‌شان مورد تأیید دولت‌های متبوعه آنان قرار گرفته باشد؛ یک محکمه کبری که رأیش حتی در مواردی که کشورهای مربوطه داوطلبانه با ارجاع موضوع خود به آن محکمه موافقت ننموده‌اند قاطع و مطاع باشد. یک جامعه جهانی که در آن تمام موانع اقتصادی برای همیشه برطرف شده و وابستگی متقابل سرمایه و

کارگر به طور قطع پذیرفته شده باشد؛ جامعه‌ای که در آن هیاهوی تعصب و جدال دینی برای ابد ساکت گشته و شعله خصومت نژادی نهایتاً خاموش شده باشد؛ جامعه‌ای که در آن مجموعه واحدی از قوانین بین‌المللی که نتیجه قضاوت دقیق نمایندگان فدرال جهانی است تدوین شده و ضامن اجرایش مداخله فوری و قهری قوای مرکب از نیروهای کشورهای هم‌پیمان باشد؛ و بالاخره، یک جامعه جهانی که در آن آگاهی مستمر از مفهوم شهروندی جهانی جای‌گزین ملی‌گرایی افراطی و ستیزه‌جو شده باشد. این است طرحی اجمالی از نظمی که حضرت بهاء‌الله پیش‌بینی فرموده‌اند، نظمی که در آینده به منزله اعلی ثمره عصری شناخته خواهد شد که تدریجاً رو به بلوغ می‌رود." (ترجمه)

اجرای این اقدامات پر دامنه را حضرت بهاء‌الله چنین پیش‌بینی فرمود: "لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفروضه در صلح اکبر نمایند."

شجاعت، عزم راسخ، خلوص نیت، محبت بی‌شائبه یک ملت نسبت به ملت دیگر — همه صفات معنوی و اخلاقی لازم برای برداشتن این قدم بزرگ تاریخی به سوی صلح جهانی — بر اعمال اراده استوارند. و برای برانگیختن این اراده، لازم است که توجهی جدی به حقیقت انسان یعنی به تفکر او معطوف گردد. علاوه بر درک اهمیت این حقیقت پر قدرت، باید به این ضرورت اجتماعی نیز پی برد که ارزش بی‌نظیر نیروی تفکر باید از طریق مشورت صادقانه و صمیمانه و خالی از تعصب و با عمل بر طبق نتایج مشورت به عرصه شهود درآید. حضرت بهاء‌الله توجه بشر را مؤکداً به محسنات مشورت و ضرورت آن در تنظیم امور انسانی جلب نموده می‌فرماید: "مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را به یقین تبدیل نماید. اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی، راه نماید و هدایت کند. از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر." نفس کوشش برای حصول صلح از طریق اقدامی مشورتی که آن حضرت توصیه فرموده می‌تواند چنان جو مساعد و مناسبی را در میان مردم جهان به وجود آورد که هیچ نیرویی نخواهد توانست مانع نتیجه موفقیت‌آمیز نهایی آن گردد.

حضرت عبدالبهاء، فرزند حضرت بهاء‌الله و مبین منصوص تعالیم آن حضرت، در باره دستورالعمل این مجمع جهانی چنین می‌فرماید: "مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسایل و وسایط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قوی و میثاق و شروط محکمه‌ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده به اتفاق عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند. این امراتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سگان ارض مقدّس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشد و در این معاهده عمومی تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد. و کذلک قوه حربیه هر حکومتی به حدی معلوم منحصص شود چه اگر تدارکات محاربه و قوای عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول سایره گردد. باری اصل مبنای این عهد قوم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید

کَلّ دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریّه به کمال قوّت بر تدمیر آن حکومت برخیزد. اگر جسم مریض عالم به این داروی اعظم موفق گردد البتّه اعتدال کَلّی کسب نموده به شفای باقی دائمی فایز گردد." انعقاد این مجمع عظیم خیلی به تأخیر افتاده است.

با قلبی مشتاق، از رهبران تمام کشورها تمناً می‌نماییم که این فرصت مناسب را مغتنم شمارند و برای تشکیل این مجمع جهانی گام‌های برگشت‌ناپذیری بردارند. تمام نیروهای تاریخ، نوع بشر را به سوی این اقدام که نشانه ابدی طلوع صبح بلوغ عالم انسانی خواهد بود سوق می‌دهد، بلوغی که بشریت قرن‌ها در انتظار آن بسر برده است.

آیا سازمان ملل متحد، با پشتیبانی کامل تمام اعضایش، برای تحقّق مقاصد عالیّه این والاترین مجمع قیام نخواهد کرد؟

سزاوار است که زنان و مردان، جوانان و کودکان در همه جا فواید جاودانه‌ای را که این اقدام ضروری برای تمام مردمان در بر خواهد داشت دریابند و بانگ موافقت مشتاقانه خویش را به گوش جهانیان رسانند. امید و طید ما آنست که نسل حاضر آن نسلی باشد که این مرحله شکوه‌مند در فرایند تکامل حیات اجتماعی بر روی کره زمین را آغاز می‌نماید.

#### IV

سرچشمه خوش بینی ما بینشی است که از پایان دادن به جنگ و ایجاد سازمان‌های همکاری بین‌المللی فراتر می‌رود. حضرت بهاءالله تأکید می‌فرمایند که صلح پایدار در بین ملّت‌ها هر چند مرحله‌ای مهم و ضروری است اما هدف غایی تکامل اجتماعی نوع انسان نیست. و رای متارکه اجباری اولیّه جنگ از ترس فاجعه جنگ اتمی، و رای امضای پیمان صلح سیاسی از روی آکراه در بین کشورهای رقیب و مظنون به یکدیگر، و رای ترتیبات عملی برای امنیت و هم‌زیستی، و و رای حتّی آزمون‌های بسیاری در زمینه هم‌کاری که در اثر این اقدامات میسر خواهد شد، متعالی‌ترین هدف غایی، اتّحاد اهل عالم در یک خانواده جهانی است.

عدم اتّحاد خطری است که مردم جهان دیگر تاب تحملش را ندارند، عواقبش آن‌چنان وخیم است که در تصوّر ننگ‌جد و چنان واضح است که احتیاج به اثبات ندارد. حضرت بهاءالله بیش از یک قرن پیش چنین مرقوم فرمود: "مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر به اتّحاد و اتّفاق." حضرت شوقی افندی با بیان اینکه "حنین انسان بلند است و منتها آملش آنست که به شطرا اتّحاد هدایت گردد و رنج و مشقّت دیرینه‌اش پایان پذیرد"، فرموده‌اند: "اتّحاد نوع بشر ما به الامتیاز مرحله‌ای است که حال اجتماع انسانی به آن نزدیک می‌شود. وحدت خانواده، قبیله، دولت‌شهر و ملّت، یکی پس از دیگری با کوشش فراوان کاملاً تحقّق یافته است. حال اتّحاد جهانی هدفی است که بشر پریشان تلاش کنان به سویش روان است. دوران ملّت‌سازی به

پایان رسیده است. هرج و مرج منبعت از حاکمیت ملی به اوج خود نزدیک می‌شود. جهانی که در حال رسیدن به مرحله بلوغ است باید این بُت را بشکند، وحدت و جامعیت روابط نوع انسان را بپذیرد و نهایتاً تشکیلاتی برپا نماید که بتواند این اصل اساسی حیاتش را به بهترین وجه متجسم سازد." (ترجمه)

این نظر مورد تأیید تمام نیروهای تحوّل‌آفرین معاصر است و شواهد آن را در بسیاری از علایم امیدبخش صلح جهانی و در نهضت‌ها و تحولات جاری بین‌المللی که قبلاً ذکر شد می‌توان یافت. مردان و زنان بی‌شمار، از هر فرهنگ و نژاد و ملت دنیا، که در دوایر گوناگون سازمان ملل متحد به خدمت مشغول‌اند نموداری از یک "کادر خدمات مدنی" سراسری کره زمین هستند که موفقیت‌های قابل توجه‌شان نمایان‌گر میزان هم‌کاری و تعاونی است که می‌توان حتی در شرایطی دل‌سردکننده به آن نائل شد. اشتیاق شدید به وحدت و یگانگی همانند بهاری روحانی، خود را به صورت کنگره‌های بین‌المللی بی‌شمار شامل مردمانی از طیف وسیعی از رشته‌های مختلف، جلوه‌گر می‌سازد. همین اشتیاق محرک تقاضاهای بی‌شمار برای پروژه‌های بین‌المللی مربوط به کودکان و جوانان می‌باشد و در حقیقت همین اشتیاق مصدر واقعی نهضتی شگفت‌انگیز در جهت هم‌گرایی دینی است که به نظر می‌رسد از طریق آن پیروان ادیان و مذاهب همیشه‌دشمن، حال به نحو مقاومت‌ناپذیری به سوی هم کشیده می‌شوند. در کنار گرایش‌های متضادّ جنگجویی و خودبزرگ‌نمایی که مستمراً با وحدت در نبردند، حرکت در جهت اتحاد بین‌المللی یکی از ویژگی‌های غالب و فراگیر حیات بر روی کره زمین در سال‌های پایانی قرن بیستم می‌باشد.

تجربه جامعه بهائی را می‌توان به منزله نمونه‌ای از این اتحاد در حال گسترش مشاهده نمود. جامعه بهائی جامعه‌ای متشکل از سه تا چهار میلیون نفر مردمانی از کشورهای مختلف، از فرهنگ‌ها، طبقات و مذاهب متفاوت است که با طیف وسیعی از اقدامات، به برآوردن نیازهای روحانی، اجتماعی و اقتصادی سکنه سرزمین‌های متعددی خدمت می‌کنند. جامعه بهائی در مقام یک ارگانیک اجتماعی واحد، نمایان‌گر تنوع خانواده نوع انسان است که آموزش را به وسیله سیستمی مبتنی بر اصول پذیرفته شده مشورتی اداره می‌نماید و تمام فیضان‌های عظیم هدایت الهی در طول تاریخ بشری را به طور مساوی گرامی می‌دارد. وجود جامعه بهائی دلیل قانع‌کننده دیگری است بر عملی بودن بینش مؤسس آن از جهانی متحد، و شاهد دیگری است بر اینکه نوع انسان قادر است به مثابه یک جامعه جهانی واحد زندگی کند و می‌تواند از عهده رویارویی با هر چالشی که با فرارسیدن دوران بلوغش همراه است برآید. اگر تجربه جامعه بهائی بتواند به نحوی از انحا در تقویت امید به ایجاد وحدت نوع بشر کمک کند، ما با کمال سرور آن را به عنوان یک الگو برای مطالعه و بررسی تقدیم می‌کنیم.

چون به اهمیت عظیم وظیفه‌ای که اکنون پیش روی تمامی جهان قرار دارد می‌اندیشیم، با کمال خضوع سر تعظیم به پیش‌گاه خالق متعال فرود می‌آوریم، خالقی که با محبت بی‌منت‌هایش جمیع بشر را از یک سلاله خلق فرمود، جوهر ثمین حقیقت انسانی را در او به ودیعه نهاد، به شرف هوش و دانایی و کرامت و جاودانگی مفتخر فرمود، و "انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غایی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود."

ایمان راسخ ما بر آنست که انسان "برای اصلاح عالم خلق شده" و "شئون درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست" و کمالات و فضایی که شایسته مقام شامخ انسان است امانت‌داری، بردباری، رحمت، شفقت و مهربانی به تمام نوع بشر است. بر این باور تأکید می‌کنیم که باید در این یوم موعود مقام و رتبه انسان ظاهر شود، قوا و استعدادات مکنونه‌اش به منصفه ظهور رسد، سرنوشت درخشانش به خوبی آشکار گردد و فضایل عالیّه فطری‌اش به عرصه شهود درآید. اینست انگیزه و منشأ ایمان راسخ ما بر اینکه صلح و یگانگی مقصدیست ممکن الحصول که نوع انسان تلاش کنان به سوی آن پیش می‌رود.

هم‌زمان با تحریر این سطور، ندای مشتاقانه بهائیان را می‌توان شنید که با وجود مظلومی که هنوز در زادگاه آیین خویش متحمل می‌شوند با امید تزلزل‌ناپذیر خویش بر این باور شهادت می‌دهند که بر اثر قوای تقلیب‌کننده ظهور حضرت بهاءالله که مؤید به تأییدات الهی است، وقت تحقّق قریب الوقوع رؤیای دیرینه بشر برای صلح و آرامش اکنون فرا رسیده است. لذا آنچه با شما در میان می‌گذاریم تنها رؤیایی در قالب الفاظ نیست: ما قدرت اعمال منبعت از ایمان و فداکاری را فرا می‌خوانیم؛ ما تمنای مشتاقانه هم‌کیشان خویش در سراسر جهان برای حصول صلح و اتحاد را بیان می‌داریم؛ ما به همه مظلومانی می‌پیوندیم که قربانی تعدی و تجاوزند، به همه کسانی که در آرزوی پایان یافتن دشمنی و نزاعند، به تمامی نفوسی که تعلق‌شان به اصول صلح و نظم جهانی سبب ترویج مقاصد عالیّه‌ای می‌شود که خالق مهربان، نوع انسان را برای آن خلق فرموده است.

به منظور ابراز اطمینان عمیق خود از استقرار صلح، این وعده محکم و مؤکد حضرت بهاءالله را حسن ختام این نوشتار قرار می‌دهیم که می‌فرماید: "این منازعات بی‌ثمر و جنگ‌های مهلک از میان برخیزد و صلح اکبر تحقّق یابد." (ترجمه)

[امضا: بیت العدل اعظم]